

اختیار الاحیاء فی اسرار الابرار

از تصانیف اس المحدثین سند کا ملین لانا شاہ عبد الحق
محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ تصحیح تامم بابتہام خان صاحب
حافظ محمد عبدالاحد صاحب

ماہ رمضان ۱۳۰۹ھ

در مطبع مجتہبی بی بی طبع کر دی

۲۰۹۳

AL-AMIN PRINTING PRESS

AL-AMIN PRINTING PRESS

Al-Amin Press, Ltd.

Printed at the Al-Amin Press, Ltd.

۲۰۹۳

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شکر حضرت ارباب اعطیات تعالی و تقدیر کمالی او را پایان نیست و شکر الاهی او در حیرت‌انگیز مکان تناول نعمت است
وجود است و سائر نعم بعد از وی شهود و نعمت وجود دائم و دوام نعمت است و دوام شکر لازم پس از عهده شکر آن که بر آید تا بشکر

نعمت‌های دیگر زبان بکشاید عقل در لذت‌ها فروشد مگر	شکر خداوند تعالی کند	دید که هرگز نتواند که آن
لا اله الا الله و لا اله الا الله	سر نتوانست که بالا کند	یکی از نعمت‌های نامتناهی

الهی که هر لحظه بی تقصیر و کوتاهی فائز است نفس است که درآمد و شد آن چیزین هزار نعمت موجود است و حصر و احصای
آن از شمار عقل مفقود و یک نفس که با ندر و در آید بگرگازان چه کار با بر آید چون آب حیات خواهد که در اینها و جدا اول
عروق درآمده اشجار اعضا و اوراق اطراف اطراف او را در آید اول در مضیق خلق آنچه از حس و خاشاک بخارات غلیظه و
اجزای تخریب بود و تلطیف نموده لطیف و خلاصه آن اول به شش رسد و از وی بگذارد تا به جمیع عروق و اعماق رسد
پس آید و تعدیل و ترویج حرارت غیر زری نماید گویا از سر نو لباس زندگی پوشانند و هر دم شربت حیاتی نوشانند و
چون بازگرد و بطریق روح بقدری از همان مجاری و منازل که درآمده بود برآمده در هر مکانی آنچه از فضیلت و کثافت
مانده بر آورده تغیر و تشیظ طبیعت آرد و کلفت حس و مضیق بر وارد نفسی بخود فرورد و اول محاسبانند شکر گازان
صبر تا شام چه مقدار نفس وصل است و ضمن آن چه نعمتها حاصل پس شکر از کلام کی از اینها دانی کرد و حق آن بجا آرد

نفسان من جلت قدره و دقت حکمت مشتمولی		نفسی نو که وصول آرد	مانده تازه تر
روح از و مانده غذای برد	اول نفس با و هوایی خورد	نفس است زندگی آید پدید	بل هم فی اللبیبه عمل آورد
هر نفسی تازه حیاتی دگر	واسطه صبر و شباتی دگر	هر یک از ان مروج حیاتش	روح مزاج و انما خلق جدید
			ان و کرم خورشید

حجره جان سترخم از د	پنجه دل متفهم از د	هر سر سوی در بدن آدمی	بایقت از و تازگی و خوری
آدمی بی منربے زبان	حمد خدا چه تواند بیان	یکی دیگر در راتبه هر روز که میل و بهار بطریق ادراک	
<p>تو میرسد نظر نگار و سباب الالات از انیکو بر شمار بگر که یکدانه گندم که بوجود آید چه قدر سباب ایجاد فرماید خلق صورت و مزاج و حصار و حفظ قوت و فساد آن سازد و بر تریبی و تکمیل آن پردازد و حکمتهای دیگر غریب تر و نعمت های عجیب تر که در طبع و اخذ و مضغ و جذب و بضم و چندین افعال متعین و حکام حکم که آن را جز حکیم مطلق نداند پیدا کند تا آن را صالح تغذیه گرداند و فیهان من تمت حکمة عجمت و قطع سجد قیری که بیکد و شکرش</p>			
از خرمی و از گندم زده آدم	پرورده همه خلق سب آن گندم	کم در شکم از دل انجم و افلاک	خاصان شکر و عسل خود کم
<p>نعمت های دیگر از تا کل و مشارب طابین و ماریت مجالس و مسکن و سواری و موطن و سایر نعمت های مادی و ارضی و علمی و سفلی و روحانی و جسمانی و ظاهری و باطنی نگاه کن در خلق و تقدیر و تربیت و تدبیر عظیم قدر قوت فکر بیدار و بر راه کن تا بجز سکوت و حیرت چاره و جز عجز و بندگی چه پیش در غرائب خلق سموات و کواکب و حرکات و سایر احوال و صفات ثوابت و سیرت و ایجاد ارکان و عناصر با وضع غریب ترتیب نادر و تهیید با طارض با این طعل و عوض و ایجاد جبال و سیات و انجاء و حیوان و انهار جاریات و اجناس جمادات و اقسام نباتات و انواع حیوانات ابداع غرائب حکمت و خلق و ایجاد این حساب عظام جنات نعم و ظاهر و باطن این قسام که ذکر محلی از آنها بد فایز فکر در گنج و بصحائف قیاس در نیاید و این همه برای تست که او را یادگار و مدارات برادر کفیلان من لاجه لآله و ولا احصاء نعماته قطع حصا و نعمت حق قدرت تو است</p>			
کار تو این بود که بدانی که این	بهر تو آفرید در برابر خود گشت	این منسط بساط زمین بهر تو نهاد	فکر اندران حال چه بیدتر انگ
چندین نعم نیزم ظهور آشکار کرد	چندین گریه عالم دیگر نگاه داشت	غافل مشوز ذکر خدا و مدد و روز	و این سببان بر فلک بر تو فرست
<p>این همه نعمت ها عام است که انسان با جمیع حیوانات شامل و بهر ذی حیاتی و اصل است و اگر برای ای کرام لمحوظ داری آن خود بایی دیگر است مشکل که از ان سر آری نطق و فکر و فهم و ذرست و علم و درست و شوق و محبت و ذوق و معرفت و قربت و است و نبوت و رسالت و مغرم و خیمت و تکمیل عام و تعظیم خاص بطریق شیوع و اختصاص بر آدمی فائض گردانیده پایه قدر او را بجائی رسانید که بایی او را از سر تا سر زمینان سر او از افق جمیع آسمانین در گز از این قطع</p>			
بلکه فلک پر تو آن خاک نوریا	بنمود هر چه بود بگنج از این نمان	اندم که نور آدم خاک ظهور یافت	پاک خاک از سر بر فلک رسید
این آدم مختصا من بزم حضور یافت	انزوی ماور این بهشتین سلفت	در روی او سفید رخسار چور یافت	سیر و در زشت بکاری موکل است
چون درخت شسته تا طور یافت	دانند که گوشت خیار و عیان	انگس برودنی نور شعور یافت	نور محبت است که اول نور است

عقل انفس آینه بجا عبور یافت	حرف نخست است بجا ذوات است	کان فکات بدل اصل سطر یافت	زقان صفا دست کت توت کرده
انجیل در تو زبر بر زبور یافت	عقل در کمال است چرا که چشم	نزدیک خیره نه توانند دور یافت	دو چنانکه شکو سپاس خالی بود

از حیاط امکان احاطه انسان بیرون است مدح و ثنای سید کائنات از مجال شرح و بیان افزون هر چه جز مرتبه احد است متعین است حقیقت محمدیه آنرا معین است و آنچه جز مرتبه ذات احدیه صفات احمد آن لامبین و هر چه از انوار علوی و سفلی ظاهر است همه از پر تو نور آن اجل نظام است پس در حقیقت تقصیر از ادراک صفات حق عین محرابی که ذات آن کامل مطلق بود

عقوبت چشم اگر چه پدید نیکنش	از دیدن جمال محراب ساختند	ادراک چشم دیده و شنیدند	نشانی از
او ندای ما بعد ناک از ذات واجب الوجود بر آرد دیگران صدای ما عرفا کسبت آن مقصود	در مقصود بر موجود اولی که تعلق علیت است کما انشیت علی نفسک گوید دیگران لا نستطیع صلوة علیک من ربنا		

خیر الوری نام رسال منظر اتم	او از خدا و هر چه جز او منتشی آرد	ادبانه جمله عالم حق حاجا شمار	گویند قطعه
حق در نزل برابر آینه وجود	اینه حقیقتش آرد و برود	اینه را مقابل آینه چون بنشد	حق ابغیر و سطر ذوات و مجوز
از ادال بجز در هم نماند بود بعکس	گرد در دست باز این چون نماند	نقش وجود را نشیند با منظر حق	اینجا لطیفه است اگر نشنوی نکو
در اول باعث خلقت عالم است و در آخر سطر هدایت نبی آدم در باطن مری ارواح و			بشناس این بقیع من مکن گنگو

در ظاهر مضمون شباح کاسه ارکان ادبانه و در دل ناسخ احکام مل و نخل نفس خاتم وجود نقش نفس بر منت و شهود مقصود مستکفان مقصود اندک تقصیر سالکان مطهره ناک متمرکزه کارم اخلاق کاملان آفاق عاجز تر لیلین وجود عدم برنج بجزین حدود و قدم جامع نسخ امکانی جویت موجب البط طالب مطلوب عزیزه هر سمدیت ملک مملکت احدیت منظر حقیقت فروانیت منظر صورت رحمانیت سر مکتوم غیب باهوت طلسم معلوم کج جبروت قروح ارواح ملکوتیه فرین اشباح ناسوتیه بدایت حط ولایت نهایت دائره نبوت منظر اتم حجت اعم عقل اول ترجمان ازل نور انوار سر اسرار آدی سل سید رسل نور انبیا سر آبی حبیب صلی علی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم

شاه رسل شفیع اتم جوهر کون	نوبدی حبیب خدایانام	مقصودات او در گرا بینه طفل	منظور نور است از جلال طلام
هر تری که بود در آن دست ختم	هر نعمتی که داشتند بر تو نام	بشست از طبیعت آن مکران	اسر بعدت من مسجد الحرام
تا عود جوب اقصا عالم	کاجاز است جانی جهت و نشان	سرت بس شگرف در بلیغ آن	شای عالم جان پس این مقام

رسول کریم نبی نبیه	رفیع شفیع عزیز جبر	بشیر نذیر سراج منیر	ایبایست
رضی صی قفقه نفعی	سخنی همه علی سلمی	عطف ردف کریم رحیم	چشم فحیم عظیم خطبر

لا نستطیع صلوة علیک من ربنا اصلک ما بک علیک

<p>علیم رحیم سلیم کلیم صلوات علیہ وسلم صلوات علیہ وسلم صلوات علیہ وسلم صلوات علیہ وسلم صلوات علیہ وسلم</p>	<p>خسف القوس بجماله ملأ الحنار بخیره شرق البکان بنوره کشف الشبه ببیانه فلتد وشریعتہ</p>	<p>عجز البشر بکماله حشرق السماء بسیره سر الزمان بسوره رفع العلی بکانه ثم اقتد بالطریقتہ</p>	<p>نطق الحجز بجماله ما سلخ ذاک نفسیره نسخ المثل بظهوره اکرم برفسته شانہ فتحققوا الحقیقتہ</p>
<p>اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَاصْحَابِهِ وَبَيْنَ كَمَا لَاتُ أَلْ كَلِمَاتُ لَأَحْوَالُ صِفَاتُ اصحاب از انصاف بش نوع نعم واصفات احسان ایما بل کرم بیرون از حد احصاست خارج از محیط که بیضا و سفید است انبار آن دریا و اقیانوس بیضا اند هر فیضی که در ویافت هر نوری که درین یافت بویا ایشانست هر نهی ایلی دیگر در هر نوری تا بی دیگر هر یک از کتاب فضل فصلی دیگر و بابی دیگر است یکی بصدق و سداد و بصورت و دیگری ببدل داد و معی و یکی بسجیه حیا موسوم و دیگری بعلم بی انتها معلوم حلا مانده تم نبوت چون پیر خاتم ولایت سبدم شد و دو وظائف باختتام کشید قطعه</p>			
<p>اصحاب پیر عمده مستغرق خوس را غریبی مشغول چون جبراط است روشن با یک</p>	<p>در شمشه ذات چهار دو در چند بعد از آن چندان شعب شجرات و فروع و ثمرات از خاتم ولایت</p>	<p>ای ره ظلمات شد حیران بلی نور بدایه برود ز شب تاریک</p>	<p>اصحاب پیر عمده مستغرق خوس را غریبی مشغول چون جبراط است روشن با یک</p>
<p>که شجره علم و هدایت بوی هتقی میشود برآمدند که بر شمال شجره طوبی هر طرف ظلال کمال انداختند و عالم را بنور جمال کلام نور ساختند خصصا اولاد اجداد و احفاد و عالی نژاد آنحضرت که بکم وراثت حقیقی و مناسب است آنی از به نصیبی و اثر فیضی کامل تر برداشتند و بکم عصمت آتی لوای ولایت معنوی برافراشته است صدوترا بر دیگران گذاشتند ریاضی</p>			
<p>نواب نبی پاکین ایشانند</p>	<p>الحکام ولایت یقین ایشانند</p>	<p>از کشتی نوح و بحر موسی گویی</p>	<p>مقصود ما در حق همین باشد</p>
<p>در هرگز نور ولایت از خاندان نبوت انقطاع نه پذیرد و فلک ولایت جز باین اقطاب قرار نگذرد قطعه</p>			
<p>تظار از اهل بیت نور نبی</p>	<p>بچو در راه نور خورشید است</p>	<p>از ازل تا ابد بود ظاهر</p>	<p>از آنکه این نور نور جاوید است</p>
<p>و از میان ایشان هر که خواست قطب اقطاب عالم و غوث نبی آدم و مرصع ثقلین و مشهور معجزین ساخت تا محی دین و مجدد و شرع ستین گردید اگر چه جمال محمد در تمام آل محمد تا بان است لیکن درینجا جمال دیگرست و جمالی دیگرست جمال جمال محمد است و جمال جمال محمد اللهم صل علی محمد و علی آل محمد است</p>			
<p>از آفتاب قد قیامت چه غم بود</p>	<p>آنرا که در پناه ظلال محمد است</p>	<p>عالم ظهور نور جمال محمد است</p>	<p>آدم مثال حسن جمال محمد است</p>
<p>اما بعد فقیر خیر ضعیف عبا و امه القوی لهادی عبدالحق بن سیف الدین التزک الدهلوی بخاری معروض میگردد</p>	<p>ای عرقه گناه طوفان غم متر</p>	<p>کشتی بلخ عصمت آل محمد است</p>	<p>کشتی بلخ عصمت آل محمد است</p>

که بر باب ابواب اصحاب ابصار که زمره اهل خبرت و اعتبارند متحقق و مقرر است که موثرترین حالات بلکه افضل عبادت
مصاحبت اهل کمال و مجالست مقربان درگاه و ذوالجلال است زیرا که بشا به همتقامت احوال ایشان سالک استی
دست دهد که تحمل عبادت و برداشت مشاق ریاضت که لازم سلوک این طریق است آسان شود بلکه بجای آن حال
ایشان نوری در دل افتد که ظلمت سیب از تیاب که علت بُعد و حجاب است ازل گردد و اگر در ضماین شخص هستداد
استفاده این کار و قابلیت استفاضه انوار داشته باشد تا تاثیر صحبت بوجود آید و فائده محاذات رومی نماید لیکن بقیاس
و استدلال بر وجود لذت و کمال که مخصوص ارباب حال باشد از ایمانی این طریق که قسمی از دلالت است محروم نماند پس

ای که انگشش قال و مقال	نیست حالت ارباب کمال	هیچ نیافته در خود اثری	نشنیده ز کسان جز خبری
قابل کار نه معذوری	یا خود از گوشش آن نوری	باش کین آه گذاری در گری	هر کسی قابل کاری در گری
لیکن اندر پی انکار مرد	از جهان شکر این کار مرد	بنگر این حالت در شیون	گوشش و سوشش عشق نشانی
که درین چه طلبها دارند	در طلبها چه تعبها دارند	وزین طلب گریه خدا یافته اند	این همه بجهت اشتیاق اند
و طلب این همه جان بازی است	مال سبابه سازی است	گشفت اگر نیست قیاس کجاست	عقل کو در کجاست تو کجاست
باری نیست تمام وجدانی	معتقد باش بسیار ایمانی	و بعد از حیران دولت صحبت	کاملان و مشاهد جمال

عارفان استماع اخبار و تتبع آثار ایشان در محبت فرامی و ظلمت ندانی همان تاثیر دارد که صحبت و مجالست بلکه این نیز
نوعی از صحبت است که مجال وقت در روی از غبار کدورت بشری و حجاب صورت عنصری مصفاست و صفائی حسن
حقیقت از مشاهده عادیات و اطلایع برزلات منزله و معرله اندازد تا بعد قرن جمیع اخلاق حفظ اخبار و آثار اسلام
نموده در محافل مجالس بیان میفرمودند و در وفات و صحائف جمع آورده زیوری دیگر بر جمال آن فروده و واهی تسلی
تثبیت و اتعاط و اعتبار آنرا فواید و منافع بسیار است اول آنکه وجود اولیا الله رحمتی است شامل نعمتی به کس و وصلی
بموجب قنات استغفر لله ذکر مناقب فضائل ایشان که در معنی شکر این نعمت عظمی و عطیة کبری است لازم باشد و

اعتقاد و محبت این صفا کیشان	اجب و مستحرم ریاسی	هر کس که کمال و لیاقت شناخت	این نعمت خاص به بار آشتی
پس شکر گفت و حبش این گزیند	میدان چنین که او خدا شناسند	دیگر آنکه ذکر این محبوبان	به و محبان درگاه باعث نزول
رحمت و سبب حصول قربت	است زیرا که هر محبوب را ذکر محب خود خوش آید	و محب او صف محبوب محبوب نماید	دیگر آنکه
این عبادتی است که بهر حال	در جمیع محال بی کلفت و محنت	از دست هر کس حاصل است	و با وجود آن اینچنین جزای
جزیل که قربت جلیل است	بر آن واصل دیگر آنکه چون نقل اخبار و حکایت ماضی	و مستقبل و تقصیر اوقات	بذکر احوال

و اوائل موقوف عادت و مانوس طبیعت گشته است پس اشتغال بذكر احوال اهل کمال که شمر سعادت مبداء
 و آل است چه حال بهتر باشد تا قضای مقتضای حیلست عادت متضمن طاعت عبادت باشد دیگر آنکه لا یریان
 ذاکر و مذکور علاقه مناسبی و محبتی باشد که باعث بزرگ گردیدن فکر حکایات صالحین بجهت آنکه سببی از مناسبت باطن
 است ذاکر یا در ظاهر نیز از ایشان نماید و بزنی صلاح و حلیه فلاح بیاراید دیگر آنکه هر کس که فضائل منقبت سلاف استماع
 نماید بضرورت دریا بد که چندین بعد از مضمی قرون و او دار و تادی و هور و اعصار هنوز ذکر فضائل پیشینیان میگویند
 سبب آن جز حسن عمل و کردار نیک نیست پس اندک حیاة ابدی و سعادت ازلی در حسن عمل است و شاید که تصور این معنی
 مخبر و باعث بر کسب خیرات و مبرات گردد دیگر آنکه تواند که ذکر خیر این طائفه علیهم سبب ترویج ارواح مقدسه ایشان گردد
 و همچنانکه وی ایشان ادین جهان بخیر ذکر میکند ایشان نیز بحکم خلق با خلاق آبی او دران عالم به نیکی یاد نمایند و با آنها
 امانت امداد بر روی طالب بکشاین دیگر آنکه چون می نشر مناقب و ذکر حامد گزشتگان میکند بحکم کما تدین بدان امیدوار
 باید بود که بعد از وی با وی نیز همین معامله کنند **هَبْ حُكْمًا وَاكْتَحَبْنِي بِالصَّالِحِينَ وَاَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي**

<p>الآخرین قطع کسان نیند و این نیز روح کشند</p>	<p>چون بخیر کنم یا در فغان ارم امید اگر ارم بخیر یاد کنند</p>	<p>چو شاد و سکنم ارواح دیگران بعد از این امور و ملاحظه این معنی من اسجد خوان لوح نادانی را هوس آن شد که بزرگ من است</p>
--	--	--

و مفاخر این طائفه علیه زبان کشایم و از ارواح مقدسه حضرات مشایخ قدس امداد ابریم استعانت نمایم تا ایشان
 وسیله سازم بجناب پر و ستیگر که قطب عالم و غوث نبی آدم است استعانت استمداد من در مبداء و معاد و مخصر در دست
 تو سل من در دنیا و آخرت مقصود بر لطف عنایت او اگر چمن گناه کار بیکر دارا چه یارائی آنکه نام خدا اندیشان بزبان

<p>او صاف بزرگان شمارا نوست و طاقق تقریر من زار کجا</p>	<p>آرم و خود را در زمره مادمان و واصفان ایشان ارم سپهات من از کجا و این کار کجا</p>	<p>در خور من ضعیفان بار کجا و چون ذکر از مشایخ از دیار عربی عجم در کتب و صحائف</p>
--	--	---

ارباب معارف مسطور و مذکور شده است چنان مخطوط خاطر فاطر شد که آنچه از اخبار و آثار ثبت آن دین اوراق اختیار افند
 بعد از ذکر حضرت پر و ستیگر شیخ العالم و الغوث الاعظم ذوالاجباب قطب الاقطاب غوث الثقلین شیخ محی الدین ابو محمد
 عبدالقادر بحسنی الجیلانی رضی الله عنه مخصوص مشایخ این دیار باشد یعنی دیار هندوستان که مقام خاص غربا و
 محبان و دوستان است زیرا که اگر چه حال بعضی از مشایخ این مسطور و مذکور شده ولیکن اخبار اکثری از مشایخ
 و علماء و اقیامی دیگر که از زبان ابتدا فتح اسلام که زبان ظهور این کرام دین دیار است در هر عصری و عهدی معروف
 مشهور بودند کتابی معین بین مسطور نیست مگر بعضی ملفوظات در مسائل بعضی از تقریبات و مسائل مذکور شده

یا برسد خواص عوام شهو گشته و جماعه دیگر از متاخرین قریب این زمان که هنوز احوال و اوصاف ایشان بنیان
 قلم نرسیده و از آنکه اهل عصر هر بیرون نکشیده است پس همین صحیفه تشریفه که مجموع است از عجایب اخبار و آثار و عجب
 حقائق و اسرار از ابتدای زمان خواجه بزرگ معین الحق و شرح والدین تا منتهای الفعاشره که تاریخ کتابت این
 کلمات متین است آنچه از احوال اولیا و اصفیا و عرفا و مشایخ و بزرگان دین و مقتدایان ارباب یقین در کتب و
 رسائل و در ملفوظات مشایخ چشتیه و غیر هم در نظر آمده و از ثقات و ائمه که جانب صدق ایشان را حج بلکه مستقیم باشد
 با استعمال نوعی از تفرس و اعتبار امتحان و اختصار که حسب وقت کاتبان تاریخ و مستمعان اخبار است شنیده
 شده نوشته آمد و جماعه دیگر از علما و صلحا که بسمت امتیاز موسوم و بصفت اشتها معلوم بوده اند خصوصاً از صلحا
 طبقه اسکندریه که زمان صلاح و تقوی و دروغ و دیانت و صیانت بود و بسیاری از اکابر و علما از اطراف و اکناف
 عالم از عرب باجم در آن زمان تشریف آورده درین دیار توطن فرمودند و جماعه دیگر نیز اگر چه بنشان ولایت و
 کرامت موسوم نبوده اند لیکن فکر ایشان در محافل و مجالس بخیرت میرزند و بعضی جهات خیرات ممتاز و متفرد میدهند
 شاید که بعضی تقریبات و مناسبات مذکور شده باشد و باین ملاحظه این کتاب اخبار الاخبار فی
 اسرار الابرار نام شد و در تعریف و توصیف حد و اندازه را نگاه داشته و طریقه مبالغه را فرود گذاشته آنچه مناسب
 حال هر یک بود نگاشته آمد و آنچه از تصنیفات و تالیفات و مکاتیب رسائل ایشان که در معاملات طریقت و
 مکاشفات حقیقت یادر و عظم نصیحت و ارشاد و تربیت در نظر رسید البته چیزی از وی ثبت گردید و اگر چه در
 بعضی مواضع بسبب اشغال بر فوائد و منافع بکثرت و طول انجامیده مساق کلام از انساق و نظام برآمده باشد و
 چون مقصود ازین جمع استفاوت سالکان این راه و طالبان درگاه است نه مطابقت وقت متصنعان طریقه
 فضیلت و تکلفان شیوه صناعتان باکی نمود و اگر یکی مطلم نظر بر سیاق قصص و حکایات برگار و گویا آن
 اوراق گردانیده و بمقصود خود آرد و اگر در وقت کتابت آن نیز قصد اختصار کند و بر آنچه از آن کلمات مقصود او
 انداخته اختصار نماید نیز خصت است و همچنین باید که در هر جا که بر به و خطا و فوف یابند در طریق صلاح و عجم ایشان بند
 و ان الله لا یضیع أجر الحسین و آنچه مناسب حال کاتب این سطر عصم الله اوقات عن التفرقة و لفتور اوقات است که
 فکر بزرگان که تمیز و تعیین درجات و مراتب ایشان نه در وسع و طاقت ماسکینان است بترتیب وقت در زمان کرده
 آید و تقدم و تاخر زمانی را رعایت نماید باو به احتیاط نزدیک تر خواهد بود و در بعضی مواضع بسبب بعضی از تقریبات
 و مناسبات شاید که خلاف این تقریر نیز بوقوع آمده باشد طبقه اول در ذکر خواجه بزرگ معین الحق والدین

و در ايت و سر و علق نعت اتقان تجويز فرمود و لذا اعلام محدثين و اعظم مستبين و علمای متقنين استماع حديث نمود
 و تحصيل علوم و تکميل آن فرموده و در جميع علوم اصولا و فروعاً و مذہباً و خلافاً از جميع اعلام بغداد بلکه کاذب علمای
 بلاد در گذشت حتی فاق اکل فی کل صامریع الجمع فی الجمع بعد از آن حق عز و علا و ابر خلق ظاهر گردانید و قبول
 عظيم و عظمت تمام در طلب خراسان عام نهاد و بمرتبه قطبيت کبری و ولایت عظمی مخصوص گردانید و جميع طوائف از
 فقهاء و علماء و طلبه و فقر از اقطار ارض و آفاق عالم توجه بجناب عرض آب و داد و نياي حکمت از محیط قلب او بر ساحل
 لسان جاری ساخت از کلمات علی تا بیرون سفل صحت کمال و آرزو جلال او در فکند و علامات قدرت امارات
 ولایت و شهادت تخصیص و دلان کرامت از آفتاب نصف النهار ظاهر و ما برتر گردانید و مفاصیح خراسان چو دانه نقره
 وجود را بقصد اقتدار و دست اختیار او سپرد و طلب جميع طوائف انام را مسخر سلطان بهیبت و قهرمان عظمت او ساخت
 و کمال و لیائی وقت را در حفاوه نفاس فطن قدم و دانه امر او گشت تا ما میرشدن و ندانند بقبل او قدمی بنده علی قیام
 کل نالی بعد و جميع اولیائی وقت از حاضر و غائب تریب بعید و ظاهر و باطن گردان اطاعت سرانقیاد و نهادند خوفاً من الرزق
 طحافی الزید و قطب الوقت سلطان الوجود امام الصالحین و حجة العارفين روح المعرفة و قلب الحقیقه خلیفه الله فی
 ارضه و وارث کتابه نایب سوره الوجود و اجتهاد النور بصرف سلطان بطریق المتصرف فی الوجود علی التحقيق فی الله تعالی عنه
 و عن جميع الاولیاء و الیوم انحضرت نجف الیدک مع القاتنه عریض لصدی و لعیض اللیحه طویلها اسم اللادون مقرون بالحاجین استو
 جهود سمت بهی و قدی علی و علم فی رصیدت و صوت سمت و صمت و در کلام آنحضرت نوعی از سر عمت بهر بود که سامع را
 بر عی و بیستی و در دل می افزود از جمله خوارق کلام او آن بود که شنیدن آن تریب بعید یکسان بودند و حسب نسبت بعد مکان
 مجلس تفاوتی ظاهر نمیشد و در وقت تکلم او حکیمان بجز سکوت و بیاضات گنجایش نداشتند و زود امر کردن بچیزی بزمی باوت با عشال
 نمی بست و هرگز نظر بر جمال با کمال با افتادی اگر چه در قسوت قلبی شکن بودی خشوع و خضوع دست دادی و هرگاه
 جامع بر آردی فلایق بهر دست بدعا آردندی و حاجات خود را از درگاه قاضی الحاجات خواستی **فعل است**
 که در آنحضرت در مسجد جامع عطسه دو و از مردم او از هر حکس اسد ویرم یک چندان برخاست که مستنیر با بینه
 که در مقصوده جامع نشسته بود تو هم شد و پدید که آنچه زیاد دست گفتند که شیخ عبدالقادر عطسه ده است و مردم
 تشمیت او کرده اند و اما علی آنحضرت نقل است که بدی قاری آتی از قرآن در مجلس او برخواند و آنحضرت چو بی
 در تفسیر آن بیان فرمود و چو دیگر و دیگر تا یارنده وجه تا اینجا علم حاضران مجلس همراه بود بعد از آن در بیان وجود دیگر
 شروع نمود و با تمام اربعین وجه افاده فرمود و هر وجه را سندی با اتصال رسانید و بر هر وجه لیلی و هر لیلی با تفسیر و

که موجب تعجب حاضران گردید بعد از آن فرمود گنجد شمیم قال و باز آمدیم بحال کلا الایالاته محمد بن رسول الله این
 کلمه گفتن و شورشی و اضطرابی در دهائی حاضران او فتادون جامه های پاره کردن و در بصره انهدان نقل است
 که جناب آنحضرت مرجع علمائی عراق بلکه محط رجالی طالبان آفاق بود و از جمیع اقطار عالم فتاویٰ پیش آنحضرت آمد
 اوبی سبق و مطالعه و تفکر جواب بر صواب ثبت فرمودی و بچسب ساز حذوق علماء و بجا عظما مجال خلافت و تکلم در آن متصور
 نبود و بجا فتویٰ آمد از جانب بلا و عجم که صورت او این بود چه میگویند سادات علماء و مردمی که سوگند خوردند به طلاق بر آن که حق است
 را عبادت کند در وقت اشتغال او بان عبادت هیچ کی از افراد انسانی در هیچ مکانی او را در آن عبادت شریک نباشد کدام عبادت او را
 نماید که از عهد حنفی این حلف برآید بعد از آنکه علمای عراقین در جواب این سوال تخیر و بجز از دریافت آن معترف گشته بودند
 پیش آنحضرت آوردند و نظر در آن فرمود و بخیل له لطاف و یطوف اسبوعاً و حده و یحل بمینه یعنی خانی ساخته شود برای
 آن شخص حائمی طواف خانه کعبه تا طواف کند تنها و از عهد یعنی که خورده است برآید زیرا که طواف عبادت است بچسب آزاد میان
 در آن زمان با او همراه نیست و اما طریق آنحضرت در سلوک سبب است از دم نظیر بدشت و بچسب از مشایخ عصر طاقت آن
 نبود که با وی مسامت جوید در شدت یا ضمت قوت مجاهدت و طریق او تفویض بود و موافقت و تبری از حول قوت ذبول
 در تحت مجاری اقدار موافقت قلب و روح و نفس اتحاد ظاهر و باطن و اصلاح صفات نفس با غیبت از رویت نفع و ضرر و
 قرب بعد فریغ قلب و خلوس زنی تجاذب شکوک و تنازع اغیار و تشویش بقایا و با بقا و تفرقه و اتحاد قول و فعل و معانقه خلاص
 و تسلیم و تسلیم کتابت سنت در هر خطره و کج خطه و وارد و حال و ثبوت مع اسد فی کل الاحوال و تخرید توحید و توحید تفرید با حضور
 در موقوف عبودیت که مستتر است از لفظ کمال ربوبیت و حفظ احکام شریعت با مشاهده اسرار حقیقت نقل است
 که آنحضرت فرمود که مدت بست پنج سال بر قدم تجرید و صحرائی عراق و خرابیهای او می گشتم بحالتی که نه بچسب مرا
 می شناخت و نه من کسی را طوائف رجال اعیان و بنی الحجان بر من می آمدند و ایشان را طریق حق تعلیم می کردم و
 نام مدت چهل سال نماز فجر را بوضو عشا میگذازدم و تا پانزده سال بعد از ادائی نماز عشا قرآن مجید استغفار می نمودم
 و بر یکجای ایستاده و دست در پنج دیوار زده تا وقت بخرم می کردم و از سه صد تا چهل روز میگذشت که قوت نمی یافتم
 و خواب نمی کردم و تا پانزده سال در برج بغداد که او را بجهت طول مکث من در وی برج عجمی گویند مشغول بودم
 و با خدا عهد می بستم که نخورم تا نخورانند و دهتهای برید برین میگذشت و عهد نمی شکستم و هرگز عهدی که با خدا
 بستم نه شکستم فرمود وقتی در بعض سیاحت شخصی پیش من آمد و استدعای صحبت کرد با شرط صبر و عدم
 مخالفت و آن شخص مراد یکجائی بنشاند و برفت و وعده کرد که تا نیایم از بنجا برنخیزی سال تمام برین حال گذشت

و آن شخص پیدا نشد و من برو عده آنجا نشسته بودم بعد از انقضای مدت یکسال بیاید و مرثسته یافت باید که
 همچنین وعده کرد و رفت تا سه مرتبه این چنین واقع شد نوبت آخر با خود نان و شیر آورد و گفت که من خضرم و ما مورم
 که با تو این طعام بخورم طعام را خوردیم پس گفت بر خیز و در بغداد بفرست و ترک سیاحت کن پرسیدند درین مدت
 سه سال قوت از کجا بود گفت از هر چه پیدای شد و بر زمین افتاده می بود **نقل است** از شیخ ضیاء الدین ابو نصر موسی
 که گفت شنیدم از والد خود شیخ محی الدین عبدالقادر رضی الله عنه که در بعضی سیاحت بدشتی افتادم که در آنجا آب
 نبود چند روز در آنجا بودم و آب نیافتم تشنگی غلبه کرد من سجده نما کردم بر زمین سایه کرد و قطرات خیزد
 بچکید که بدان تسکین یافتم پس غری ساطع شد که تمام افق را در گرفت و صور عجیب از آن میان ظاهر شد و داد
 داد که یا عبدالقادر منم پروردگار تو حلال کردم بر تو هر چه حرام ساختم بر غیر تو بگیر آنچه طلبی و بکن هر چه خواهی گفتم
 اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ در شومای طعون این چه سخن است ناگاه آن روشنائی بتاریکی مبدل شد و آن صورت
 دو گوشت و گفت یا عبدالقادر نجات یافتی تو ازین بواسطه علم تو با حکام پروردگار و فقه تو با حوال منازلات خود و من مثل
 این دقت هفتاد تن از اهل انیطریق از راه بروم که یکی از آنها بجای خود نایستاد این چه علم و هدایت است که حق تعالی ترا
 عطا فرموده گفتم بعد بفضل الهی و منه الهدایة فی البدایة و النهایة و اما وعظ آنحضرت **نقل است** که فرمود در
 ابتدا کار در تقیظ و نمانام با مور و مهنی میشدم و غلبه میکرد بر من کلام بجدی که بے اختیار میشدم و قدرت سکوت
 نداشتم و حاضر می شد در مجلس من و دوازده نفر و ناس که از من سخن می شنیدند عاقبت اجتماع و از دهام مردم بجای
 رسید که در مجلس جامی نشست نماید در صلی شهر میرفتم و سخن می گفتم آنجائی گاه نیز بر مردم تنگ شکر سی
 به بیرون شهر بر بند و خلایق بی شمار از پیاده و سواری آمدند و او را می مجلس گرد گرفته می ایستادند تا آنکه عدد نزدیک
 به هفتاد هزار میرسید **نقل است** که در مجلس وعظ آنحضرت چارصد نفر دوات و قلم گرفته می نشستند و
 آنچه از وی می شنیدند ملا میگردند و فرمود که در اول حال رسول خدا را صلی الله علیه و سلم و حضرت مرتضی اعلیه
 رضوان الله در خواب دیدم که امر فرمودند مرا تکلم و انداختند در دهن من لعاب دهن و بکشاد بر من ابواب سخن
نقل است از مشایخ که هر گاه که شیخ محی الدین عبدالقادر بکری بر می آید و می گوید الحمد لله رب العالمین
 میگردد و هر ولی خدائی که بر روی زمین است حاضر او غایب و ازین جهت است که این کلمه را مکرر می گوید و در بیان
 آن ساکت میگردد و اولیا و ملائکه از دهام می کنند در مجلس او و آنها که در مجلس او حاضر شوند و نهایت زیاده است
 آنها که نمایندگی از مشایخ عصر آنحضرت گوید که یکبار می از برای احضار جن دعوت کردم و غلام خوانانم در آنجا

از جنیان اجابت نکرد و حاضر نشد و آنچه معتا بود از زمان دیرتر کشید حیران شدم که سبب این تاخیر چه باشد
 چون جماعت از ایشان حاضر شدند پرسیدم که سبب تاخیر چه بود گفتند که شیخ محی الدین عبدالقادر و عظم
 میفرمودند و ما همه آنجا حاضر بودیم و بعد ازین اگر دعوت ما کنی در وقتی نکنی که شیخ در حفظ باشد که ما جرم در حضور
 ما تاخیری راه نخواهد یافت گفتم که شما نیز در مجلس و عطا او حاضر میشوید گفتند که اجتمع ما در مجلس او بیشتر است
 از و حام او میان و طوائف کثیر از ما بردست و اسلام آورده اند و انابت نموده اند **نقل است** که مجلس آنحضرت
 برگز از جماعیه بود و نصاری و امثال ایشان که بردست او بیعت اسلام آوردند و از طوائف عصاة از قطع طریقه
 و ارباب بدعت و فساد و زندقه است و تا ب می شدند خالی نبود می از یهود و نصاری بیشتر از پانصد و از طوائف
 دیگر پیش از صد هزار بردست او تائب شدند و از سوسریت باز آمدند و از قسام دیگر خلایق خود چه توان گفت **نقل است**
 که در وقتی که آنحضرت بکری برمی آمد با انواع علوم تکلم میکرد و حاضران همه از مشاهده هیبت و عظمت مسکوت و صفا
 می بودند ناگاه در میان کلام می فرمودند مضی الثقال و عطفنا باسماحال این گفتن و در مردم اضطراب و جدو
 حال درآمدن یکی در گریه و فریاد می درآمد و دیگری جامه پاره میکرد و راه سحر می گرفت و دیگری پیش می افتاد
 و جان میداد و وقتها بودی که از مجلس عطا آنحضرت جواز میرونی آمد از جهت غلبه شوق و هیبت و تصرف
 قهرمان عظمت جلال او و از آنچه از عوارق و کرامات و نبیات و عجایب و غرائب حدوث اشیا می سجید و نلور
 غریبه در مجلس عطا آنحضرت نقل کرده اند خارج از حد حصر و احصاست و کون ما فی الکونین من سجد و اولاد
 و البکر و سجد و فرموده اند که جمیع اولیا و انبیا احوار با بساد و اموات بارواح و جن و ملائکه در مجلس او حاضر
 می شدند و حضرت حبیب با عالمین صلی الله علیه و سلم و آنکه اجمعین نیز از برای تربیت و نایب تجلی
 می فرمودند و خضر علیه السلام اکثر اوقات از حاضران مجلس شریف می بود و از مشایخ عصر هر کرامات
 میکرد و وصیت می نمود ملازمست مجلس شریف او می فرمود من اراد الفلاح فعلیه بلامرته هذا المجلس
نقل است که آنحضرت روزی کلمه میکرد ناگاد چند خطوه برهوا برآمد فرمود قف با الله ایللی و اسمع کلام
 احدی چون باز بمان خود رجوع نمود پرسیدند که این که بود فرمود ابو العباس خضر از مجلس ما میگذاشت و نیز میگذاشت
 پس فتم بجانب او گفتم که تیز مرو و سخن بشنو **نقل است** که آنحضرت بر بالائی کرسی می فرمود و غلام
 تقاعد کن در حضور خود در وقت قعود من اینجا ولایت این جا است درجات اینجا است ای طالب توبه
 یا بسم الله ای طالب عفو یا بسم الله ای طالب خلاص یا بسم الله در هفته یکبار بیا و اگر نتوانی در ماهی بیا و

اگر نتوانی در سال و اگر نتوانی در عمر خود یکبار بیا و بگیر هزار هزار چیزی علم قطع کن ماه هزار ماه را تا بشنوی از من
 یک کلمه او چون بیانی تو این جانظر کن بر عمل خود و زهد و در ع ۱۰ احوال خود تا بگیری تو از من آنچه نصیب هست
 و حاضر می شوند در مجلس من بطایین ملک و خاص و بیا و غیبیان تا بیا موزن از من تعاضع مر جناب مقدس و او هم
 نبی و ولی نیست که حق تعالی او را خلق فرموده و مجلس من حاضر نشده احیا با جاده و اموات با روح و میفرمود کلام
 من بر مردان غیب است که حاضر میشوند از پس پرده کوه قاف قدمهای ایشان در بهوست و در لپای ایشان در اثر
 از شدت شوق و لهیب اشتیاق که بر پروردگار خود دارند او می گوید که درین مجلس که این سخن می فرمود و ولد و سید عبد الرزاق
 در پایه اخیر دندیر قدم او نشسته بود سر بالا کرد و ساعتی حیران بود پس بهوش افتاد و جامه و دستار او سوختن گرفت و
 آنحضرت از کرسی فرود آمد و اطفا آن نار کرد و فرمود تو نیز ای عبد الرزاق از ایشان و بعد از قیام مجلس کیفیت آن حال
 را از شیخ عبد الرزاق پرسید او فرمود چون نظر بالا کردم دیدم که در هوای مردان غیب ایستاده اند ساکت و مدبوت
 تمام افق بایشان پرست و در لباس ایشان آتش در گرفت است بعضی از ایشان در صیحه و بعضی در تواجده بعضی سجده
 خود و بعضی بنزدین می افتند **نقل است** که یکی از مشایخ عصر که شیخ صدقه نام داشت بخانقاه آنحضرت
 آمد نشست و مشایخ دیگر نیز در انتظار بر آمدن شیخ نشسته بودند چون بر آمد بگری رفت و تکلم نکرد و قاری در نظر بود
 که آتی بخواند لیکن در مردم و جدی عظیم و شورش غریب گرفت از حد تجاوز شیخ صدقه بخاطر گذرانید و اعجاب شیخ سخن
 نگرده و قاری چیزی نخواند این همه و جدا گجاست و چنین حالت از چپیت آنحضرت بجانب او دید فرمود یا هذا مرید
 از مردیان من همین لحظه از بیت المقدس بیک گام در اینجا رسیده است و بردست من توبه کرده حاضران مجلس در صیحه
 اویند شیخ صدقه بدل خود باز گفت که هر که از بیت المقدس بیک گام اینجا بیاید توبه باز چه چیز کند و احتیاج او شیخ چه باشد آنحضرت بجانب
 او دید و گفت یا هذا توبه میکند یک در هوای پر دما باز آن نرود و محتاج است که بیا نورم او را طریق محبت خدا را بعد از آن فرمود
 که ترجمه او این باشد منم که تیغ من مشهور است و قوس من بقره و تیغ من رسنه و نیزه من بیخاست و سپ من نین است من شمشیر
 آبی ام من سلب کننده احوال من در پائی بی کرانم من بنامی و قتم من سخن کننده در غیر خودم وقتی دیگر در حالت بود و میفرمود
 منم محفوظ و منم طحوظ ای در و داران ای شب بیداران ای کوه شیفیان پست با و کوههای شامی صورت شیفیان منم
 با و صومعه شام پیش آئید امر خدای ما امر ما از خداست ای راه روان ای بدالی ای او تا دای بهلو انان ای طفلان بایید
 و بگیرد فیض را از دریائی که کران ندارد و بعزت پروردگار که نیکبختان بدبختان همه عرض کرده میشوند بر من و نظر من بر لوح
 محفوظ است منم خواص دریائی علم و مشاهده آبی من حجت خدا و ندیم بر تمامه شما و نائب رسول الله و ارث اویم درین

و نیز فرموده است آدمیان را مشایخ اند و پریان را مشایخ و زشتگان را مشایخ و من شیخ هم نام نقل است
 که آنحضرت در مرض موت می فرمود نسبتی نیست میان من و شما و میان من و خلق تفاوت آسمان و زمین است گویا پس
 تکبیر را بکسی و کسی را بکسی فرمود من از در آسمان خلقم و من وای عقول ایشانم یا اهل الارض شرقاً و غرباً یا اهل آسمان شرقاً
 فرموده است **وَاَنْتُمْ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ** من از آنها ام که مر خدا میداند و شما نمیدانید گفته می شود مراد شب و روز نهادن باد
 و اما اختر تک تصنیع علی عینی گفته می شود مراد عبد القادر حقی که مراد است تکلم کن تا شنیده شود مراد می شود مراد
 عبد القادر حقی که مراد است بخورد و بنوشد بگو این ساخته ترا از رو سو که نزد سجده ای معز و جل نکردم و نگفتم چیزی را تا
 ظهور نشدم بدان و فرمود وقتی که تکلم بکنم من بگامی بر شما باد که تصدیق کنید آنرا که تکلم من ناشی از یقینی است و شگ
 درو مجال نیست گویا گردانیده میشوم پس میگویم و داده میشوم پس می بخشم و امر کرده میشوم پس میکنم و عهده بر کسی است
 که مراد امر کرده است **وَالدَّيَّةُ عَلَى الْعَاقِلَةِ** تکذیب شما مراد از هر قاتل است مردین شما و سبب اهل دنیا و آخرت شماست انا
 سیاف انا قاتل و یحذکم الله نفساً اگر نمی بود گام شریعت بنزدان من هر آینه خبر میکردم شما را با آنچه می خرید و می نهید در
 خانه های خود من میدانم آنچه در ظاهر و باطن شماست و شما درنگ شیشه هایید و نظر من **نقل است** که حضرت
 در نهایت کار بغایت جامه نفیس پوشیدی رفدی خادم پیش ابو الفضل بزرگ رفت و گفت جامه می خواهم که گزی
 بدینار برونه بیش و نه کم پرسید که این جامه برای که میخری گفت برای شیخ خود می الدین عبد القادر او را بخاطر
 رسید که شیخ جامه برای خلیفه هم گذاشت هنوز این خاطر تمام نشده بود که ساری از غیب در پائی او خلیفه که
 کار بیوت رسید هر چند که در بیرون آوردن آن سعی کردند فائده نداشت مراد بر داشته پیش آنحضرت آوردند
 فرمود یا ابو الفضل چرا باطن خود بر این اعتراض کردی بغرت معبودن پوشیدم آن جامه را تا گفته نشد که حقی که مر
 به نیست یا عبد القادر پوش **بامه** که یک گز او بیک دینار باشد یا ابو الفضل این جامه کفن میت است و کفن میت
 نیک باشد این بعد از مرگ موت است بعد از آن دست مبارک خود بر موضع الم رسانید المی که بود بددت گویا که
 اصلاً نبود پس فرمود که اعتراض او بر ما متشکل شد بصورت سمار و رسید با آنچه رسید رضی الله تعالی عنه
 و عن صحیح اولیاءه و اما کرامات و خوارق عادت آنحضرت که در سائر اوقات بظهور می آمد از حد حصص و احصاء
 خارج است و از مجال تقریر و تخریر بیرون و بدانکه این سخن حقیقت است نه بما لغزیرا که آنحضرت از زمان
 طفولیت و آوان صبا منظر خوارق و محل کرامت بود و در مدت نود سال که سن شریفینا دست دائم الاحوال
 بر سبیل تقصیل بی اقطاع خوارق بازوی ظاهر بود **نقل است** که چون وی متولد شد در نهار رمضان از

پستان باد شیرینجورد و در مردم شهرت کرد که در خانه بعضی از اشراف پرسی متولد شده است که در روز رمضان
 شیرینجورد **نقل است** که از آنحضرت پرسیدند از کجا باز شناختی تو خود را که ولی خدای فرمود که ده ساله
 بودم که از خانه بسوی مکتب می برآمدم و در راه فرشتگان میدیدم که گرداگرد من میرفتند و چون بکتاب رسیدم
 می شنیدم که صبیان را می گفتند فرسخ کنید جای را بروی خدای روزی مردی را دیدم که هرگز او را ندیده بودم
 و یکی ازین فرشتگان می پرسید که این صبی کیست که او را چنین تعظیم میکنند گفتند که او از اولیای خداست
 که او را شافی عظیم خواهد بود درین طریق این کسی است که او را عطا کنند بی مشغ و تکلیف بخشند بی عیب و مقرب
 گردانند بیکر بعد از چهل سال شناختم که آن مرد سائل از ابدال وقت خود بود و نیز فرمود که عنقریب مردم موز عوفه
 بجانب سواد شهر برآمده دنبال گاوی از گاوان حراشت می دویدم گاه می بگردید و بجانب من نگاه می کرد و گفت
 یا عبدالقادر ترا برای امثال این کارها پیدا نکردند و باینها امر کرده ترسان و لرزان بجانب خانه برگشتم و پیام خدای
 برآمدم مردم را دیدم که وقوف بعرفات می کنند پس پیش والده آمدم و از وی طلب اذن کردم که بناد مردم و
 تحصیل علم نایم و صاحبان را زیارت کنم رضی الله عنه و عن جمیع اصحاب الحین او نیز فرمود که هرگاه قصد میکنی که با
 خردان بازی کنی او از می شنیدم که می گفتند بجانب من بیای مبارک پس از ترس میگریختم و در کنار مادری
 افتادم و آنرا این کلمه یاد در خلوت خود می شنوم **نقل است** از شیخ علی بن سیتی که گفت ندیدم هیچ کی از اهل زمان خود را
 اکثر الکرامات از شیخ عبدالقادر هر وقت هر که از ما خواهد که از وی کرامتی مشاهده کند میکند و خوارق ظاهر میگردد و گاه بی
 و گاه بی در و گاه بی و نیز **نقل است** از شیخ ابوسعود محمد بن ابی بکر خزیمی و شیخ ابی عمر عثمان صنفی که گفتند کرامات شیخ
 عبدالقادر مثل عقد منضودند بجا هر که در بی یکدر در رشته کشیده شده اند هر که از ما خواهد که کرامات او را برود و در
 بشمار و چیزهای بسیار است و شیخ بزرگ شهاب الدین عمر سهروردی فرموده است کان شیخ عبدالقادر سلطان بطریق
 المتصرف فی الوجود علی تحقیق و کانت له الیها المیسوطة من سرفی التصریف و فعل الخارق الدائم و امام عبدالقادر
 فرموده است کرامات بلغت حد التواتر و معلوم بالاتفاق بابلغ مثلها من احد من شیوخ الایمان فانما آنحضرت از صفت
 کرامات نقل کرده اند از تصرف در خواهر خلق و بواجب ایشان و اجراء حکم بر آنس جهان و اطلاع ضمائر و
 سران و تکلم بر خواطر و اطلاع بر بطائن ملک و ملکوت و کشف حقائق جبروت و اسرار لاهوت و اعطاء مواهب
 غیبیه و امداد عطا یا دار بیه و تصرف و تقلیب جمادات و دواهی و تصرف کوان بحدوثات الهی و تصافات بصفت
 امانت اجبار و تحقیق بخت اقدار و انشا و ابرار که و ابرص و تصحیح مرضی و تشفیة علا و طی زمان و مکان و انفاذ امر در

و آسمان و میر بر آب و طیر در هوا و تصریف ارادت مردم و تقلیب طبائع اشیاء و حصار امشیا از غیب و اخبار از افاضی
 و آتی بلاشک ریب و سایر انواع کرامات و خوارق عادات بر سبیل اتصال و دوام بین انخاص العام بر سبیل قصد و اراده مطلق
 بلکه بر طریق اظهار دعوی بر حق و در هر یکی ازین امور حکایات و روایات آمده است که قلم از تحریر و زبان از تقریر آن قاصر است
 و کتب مشایخ خصوصاً تصانیف امام عبداللہ ریاضی بدان مزین و مشحون است و آنچه از مشایخ و اقطاب وقت او بلکه از بعضی
 مشایخ متقدمین که بر زبان وی رضی اللہ عنہ بطریق کشف و اعلام الهی از وجود شریعتش خبر داده اند و در تعظیم و تکریم و دفع
 مکان اعترافشان آنحضرت و انقیاد و اطاعت احکام و اوامر او خصوصاً در قول او قدمی نه اعلیٰ رقبه کل ولی اللہ و صدق
 او درین قول بدون او امور من عند اللہ صادر شده است بیشتر از آن است که تصور توان نمود چنانکه از آن در زبده
 الآثار که منتخب پیچیده الاسرار است آورده ایم رجاء للقبول و وسیلة للوصول **اما مشرف** اخلاق آنحضرت
 بود از آنکه **لَعَلَّ خَلْقَ عَظِيمٍ** و جمیعہ از آنکه **لَعَلَّ هُدًى مُسْتَقِيمٍ** بآن جلالت قدر و علو منزلت و وسعت علم و رفعت محل
 که داشت همیشه باضعفا مجامعت کردی و با فقراتواضع نمودی و توقیر کبیر و ترحم بر صغیر و ابتدا بسلام فرمودی و بر جماعت
 اصنیاف و طلبہ مبر کردی و در مساوی و زلات ایشان در گذشتی و هر که پیش آنحضرت سوگند خوردی هر چند
 دروغ گفتی قبیل کردی و علم و کشف خود را پوشیدی و با همان پهنشین چند آن خوش خلق و کشاده رو بودی که
 بیچکس نبودی و هرگز عصاة و عتاة و جبارہ و اغنیاء را قیام نکردی و هرگز بر در میر و ذریہ زرفعی و بیچیکان
 مشایخ عمر در حسن خلق و سعادت صدر و کرم نفس و عطف و قلب و حفظ و در دو صیانت عهد باوی مسامحت
 و مشارکت نداشتی **نقل است** که روزی در خلوت نشسته انقساخ میفرمود و از سقف خانه بر جامه
 دو ستار آنحضرت خاک می افتاد تا ستمه بار افتادند در کت رابع سر برداشت نظر بر مشکلی افتاد که سقف را
 می کاود بجز و نظر افتادن سرا و بجای آنی افتاد و جنبه بجای آنی انقساخ را بگذاشت و بگریست راوی گوید که بخدمت
 عرض کردم که یا سیدی چه چیز ترا در گریه آورد فرمودی ترسم که مباد از مسلمانانی دل من متاوی گردد و در این زمین
 حال رسیدگان سوش را رسید روزی دیگر در مدرسه بود و ضو میفرمود ناگاه مصفوری در هوا میرفت و بر نوای آنحضرت
 بول کرد و بجز و نظر از هوا بر زمین افتاد بعد از اتمام وضو موضع بول را از جامه بیست و از بدن بر آورد که
 این را بفروشد و ثمن او در فقر تصدق کنید که این جزا و مکافات آنست **نقل است** که یکبار
 آنحضرت بعد از شہرت از براس حج بر آمده بود و چون بجله که موضعی است قریب بغداد رسید فرمود
 که در اینجا نمانید که فقیر تر و بکس حرم و گم نام ترا زوی نباشد تا آنجا فرود آییم هر چند اکابر و

رؤساران موضع منازل و بیوت عالیه مهیا ساختند و الناس شرف نزل نمودند قبول نیفتاد بعد از تعخص خانه
 یافتند که پیری عجزه و صبیبه در وی بود آنحضرت بعد از طلب اذن از آن پیر شب آنجا نزل فرمود و پادشاه و ندو
 از نفوذ و اجناس و حیوانات بسیار آمد و فرمودن از حق خود که درین اسباب نام برآدم و برای این پیر و آدم ضرایف
 نیز موافقت آنحضرت از حق خود برآمدند و تمام آن اموال و اسباب السلیم آن پیر کرد و مد حق تعالی آن پیر ایت
 قدم او غمائی و مکتبی از زانی بدشت که بچکس اودان بقعه نبود **نقل است** که تاجری پیش آنحضرت آمد و عرض
 کرد پیش من مالی است از غیر زکوة خواهم که آنرا بفقر و مساکین صرف کنم ولیکن مستحق را از نام مستحق ندانم حضرت شیخ
 هرگز مستحق دانند بدهند و مرد بده هر که خواهی از مستحق غیر مستحق تا ترا نیز حق تعالی بدهد آنچه مستحق آن استی و آنچه مستحق
 آن **نقل است** که روزی آنحضرت فقیری را دید که بخاطر شکسته در گوشه نشسته است پرسید که چه حال داری
 و در چه خیال نشسته عرض کرد که بجانب مشرفه بودم و چیزی ندانم که ببلای بدیم تا بکشتی بنشینم و از آب بگذرم و هنوز
 کلام آن فقیر تمام نشده بود که شخصی صرعه بخدمت آمد و در وی سنی دینار بود صرعه را بفقیر داد که این را ببرد و ببلای ده و
 بعضی از مشایخ عصر او در اوصاف آنحضرت نوشته اند کان شیخ محی الدین عبدالقادر رضی الله عنه نظامه الوضاه
 و اتم البشر کثیر البهاشید الحیار حب الجنب سهل القیاد کریم الاضلاق طیب الاعواق عطف الفاروق فاشوقا بکریم الخلیف
 و بیضا ذر آه مهموم و ماریت امین سانا و الاظهر لفظا منه و بعضی دیگر نوشته کان سید شیخ محی الدین عبدالقادر
 الله عنه سریح الدمه شدید الخشیه کثیر البهته مجاب الدعوة کریم الاضلاق طیب الاعواق ابعاد الناس عن الفحش اقرب
 الناس للحق شدید الباس اذا تهکت محارم الله لعل لا یغضب لنفسه لا یتغیر لغيره لا یرد سائلا و لو یاخذ ثوبیه کان
 التوفیق نذیده و التائید معاضده و العلم مهذب و القرب مودیه الخطاب مشیره و المحیط سفیره و الانس ندیم و لهبط لیسیر صدق
 راتبه و فتح بصاعته و الحکم بصناعته و الذکر زریه و الفکر سمر و الکاشفه غذاره و المشاهده شفاهه و اصاب شرعیه ظاهره و اوصاف
 الخیفة سره رضی الله عنه و عن جمیع اصحابه عن مجهم جمعین و اما افضل اصحاب مریدان و محبان مستبسان آنحضرت
 بحکم آنکه خیریت تابع خیریت متبع است نیز بسیار است یکی از مشایخ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را در خواب دید
 عرض کرد یا رسول الله دعا کن مرا که بر کتاب خدا و سنت تو بپریم فرمود چنین خواهد بود و چنان باشد حال آنکه شیخ تو شیخ
 عبدالقادر است گوید که سه بار از آن سرور همین در خوابم و او صلی الله علیه و سلم همین جواب فرمود این حکایت
 دراز است و واقعه عظیمه دارد از جهت اختصار بر همین مقدار اکتفا کرده شد **نقل است** از جماعه
 مشایخ قدس الله سرار بهم که فرموده اند ضامن شده است شیخ عبدالقادر مریدان خود را تا روز قیامت که نمیرد و چه

یکی از اینها مگر بر توبه لقل مست از مشایخ که از آنحضرت پرسیدند اگر شخصی خود را توبه بار بست و نامزد
 کرد و متشبست بود لیکن بیعت نکرد و توبه باز دست تو خرقه پوشید وی در اصحاب تومعه و داشته و در فضائل نشان
 شریک بود و یا نه فرمود هر که انتساب کرد این خود را بار بست بنام من قبول کند و حق سبحانها و حجت کند بروی توبه
 بخشد و اگر چه بر طریق مکره باشد و می و از جمله اصحاب مردیان من است و پروردگار من عزوجل بفضل خود و عده
 کرده است مرا که اصحاب مرا و اهل مذہب تابعان طریق مرا و هر که محب من بود و بیعت در آرد و نیز فرمود است البیضة
 بالف افرخ لایقوم یعنی بیضه را به هزار زرد و چو چرخ خود قیمت نتواند کرد و نیز فرموده است حق سبحانها و تعالی مرا بجلی
 داد که در کوناهای اصحاب مردیان من که تا روز قیامت باشد ثبت است و گفت عزوجل که این همه را توبه بخشیدم و از
 مالک که خازن آتش و زخ است پرسیدم که نزد تو هیچ کسی از اصحاب من است گفت لا بعزت پروردگار که دست تمام
 من بر مردیان من مثل آسمان است بر زمین اگر مردی من چید نیست من خود چیدم بعزت پروردگار و جلال او که از پیش او عزوجل
 نبودم تا مرا با اصحاب من بیعت نبرد اگر مردی من در مشرق بود و پرده عفت او بر افتد و من در مغرب بر آئینه پوشم پرده
 او را فصل مست از شیخ عدی بن مسعود که می فرمود از اصحاب مشایخ هر که از من خرقه طلبید بدیدم و ملاحظه نکنم مگر اصحاب
 شیخ محی الدین عبدالقادر زیرا که ایشان غرق اند در دیار رحمت الهی هرگز کسی در بار گذشتن بقایه نیاید فصل مست
 که آنحضرت فرمود در زمان حسین بن منصور حلاج کسی نبود که او را دستگیری کند و از غرضی که او را شده بود باز دارد و اگر من
 زمان او می بودم او را دستگیری می کردم تا کار او با بنیامنی کشید و من دستگیری میکنم هر که از مردیان من مرکب بلغزد و از آنجا
 و آید تا روز قیامت و فرمود مرا هر طوبی فحلی است که مقاومت کرده نشود و خیلی است که سابقت کرده نشود و مرا در هر لشکر
 سلطانی است که مخالفت کرده نشود و در هر حب خلیفه است که عزل کرده نشود و فرمود هر گاه از خدا چیزی خواست
 بوسیله من خواهی تا خواهش شما با حاجت رسد و فرمود هر که سخانت کند من در کتی کشف کرده شود آن کربت
 از او هر که منادی کند بنام من در شد گشاده شود آن شدت از او هر که توسل کند من بسوی خدا در حاجتی قضا کرده
 شود آن حاجت مرا و او فرمود کسیکه دو رکعت نماز بگذارد و بخواند هر رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص بازده
 بار بعد از آن درود بفرستد پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از سلام و بخواند آن سرور صلی الله علیه و سلم
 بعد از آن بازده گام بجانب عراق برود و نام مرا گیرد و حاجت خود را از درگاه خدا وندی خواهد
 حق تعالی آن حاجت او قضا کرد و اندمبه و کرده و اما کلام آنحضرت در ریاضی است از علم نامتناهی الهی
 ممکن نیست احاطه عبارت و اشارت بدان کمایی و در اینجا بعضی مکتوبات منسوب بدان حضرت

عراق از کسی حاجت
 نمایست نشده است

که اسس علم و مواعظ و ریاس عبارات فارسی با جمالی اقتباسات آیات مبین مجلی در مزین خدمت نقل می یابد و آنحضرت
 به نسبت قدیم مجید احوالی تا بر زبان نغوس نیز سخن میفرمود اگر چه تکلم او در اکثر اوقات در مجالس عظام بلسان عربی بود و لهذا آنحضرت
 را ذوالبیانینم اللسانینم امام المرقبین میخوانند مکتوب ای عزیز چون بروق شهود از خرق غمام فیض بپایدی
 الله لیس من یشتاء و در شنیدن گز و روح و صول از هب عنایت یختص بر سخته من یشتاء و در و ریدن
 آید و ریاضین النس در ریاض قلوب بسنگند و بلا بل شوق در بسایقن ارواح مغاف یا آستین علی یوسف چون
 هزارستان در ترنم آید و نیران اشتیاق در کوانین سمرائشعله برزند و اطیارات افکار در فضا نی غمگت از غایت طران
 به پر شود و محول در وادی معرفت پی گم کند و قوا ملرکان افهام از صدمت بیست و در تزلزل آید و سخن عزیم
 و در جارا ما قلنا الله حق قدیم به روح و حق مجازی هم فی موعج کالجبال و در حج حیرت فرود آمد امواج در یار عشق
 یجبهتم و لجهتونه در لطم آید هر یکی بر زبان حال نما کند ذب انزلنی منزلاً مبارکاً و انک خیر المشرکین
 سابقه عنایت ان الذین سبقت لهم مننا الحسنه و در رسد و ایشان را بر ساعل جودی فی متعدد صدق فرود آید و
 در مجلس مستان یاده است رساننده نعم للذین احسنوا الحسنه و تی یاد آید را در پیش کشد و کوسن صول
 از جام قرب بآیدنی سفرة و مستقیم زهم شرابا ظهور که گردان شود و ملک ابدی و دولت سرمدی و اذ آرایت
 تم رأیت نجماً و ملکاً کبیراً مشاهده گردد مکتوب ای عزیز قلبی سلیم باید که بر رموز فاعتر و ایا اولی الانصاریه اطلاع
 یابد و عقلی کامل باید تا فائق اسرار مسترینهم آیاتنا فی الافاق دینه انفسهم را ادراک کند و یقینی صادق
 تا شواهد معرفت و ان من شیء الا یسیر علیها و لکن لا تفقهون سیرهم رابعین قلب مشاهده بیند و بدو اعی و صول
 و اذ اسألک عبادتی عینی فان قریب اجیب دعوتی الداع اذا دعان مستقبل شو و از زواجر مینه انفسهم
 انما خلقناکم عبداً و انکم الینا لا ترجعون از خواب غفلت یلهینهم الامل فسوف یظنون بیدار گردد
 و بعزوة الوثقی و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیب چنگ در زنده بسفینه فیرا الی الله سوار گردد و در
 در یار معرفت و ما خلقت الجن و الانس الا لیبذون و مراد و از بنوعی فرود آید و اگر گوهر مطلوب بچنگ
 فقد انزلنا من عظیمه و اگر جان در طلب رود فقد وقع اجره علی الله مکتوب ای عزیز چون عسا که جذبات
 الله یجیب الیه من یشتاء بر ولایت قلوب در تازد و طواغ نفوس ماره را بلیحام ریاضت و کجاهد فی الله و حجج اید
 مراسم و مدلل گرداند و جبار بره فرزند او در مجلس تقوی بسلاسل مجاهده در کشد اسنیه را باخلال و اطمینان الله و اطمینان
 بیرون گرداند و اعمال را در اختیار و اختیارات را بتواضع و ان یقتل من یقتل و سزا بد و آینه رسوم و عادات

قواعد کارکن تلبیس و طامات را یکی از میان بردارد و منادی حال بزبان صدق مقال ندانند که این الملوك اذا احتلوا
 قریة افسدوها و جعلوا العیة اهلها اذ لا تعلمون و چون مرضیه ارمنی صفائی قلوب از لوث شهوات بگذرد و من
 یتبع غیر الإسلام دینا فان یقبل منه مصغرا و و صدق ابراهیم از نسائم الطاف من یهد الله فهو کلها سر
 معطو و روح شود و صفحات اوراق سرسبز از نقاشی رقوم لطائف و اوتیک کتب فی ذلهم ایمان مرقوم گردد و شهود
 و یوم تبدل الارض غیر الارض صفت حال گردد و در و اسی اشواق چون هبأه فکنتی سراً مدبر او شود و بزبان صفا
 باز گوید و تزی الجمال تحسبها جامدة و هی ثم لم یکن الصحاب سر فیل عشق صور در و مد و فی فی المصور تاثیر صاعقه
 فیهق من فی السموات دمن فی الارض بظهور انجاد و مبشر اقبال لا یخیرهم الا کبر در رسد و اید
 تکلیف بر و بطین من معاد صدق فی عند یلیها مقتدی و اعی شود و خوان با شارت بشر اکبر الیوم پیش آید و ابواب جنات نیم
 بشاید و بگوید سلام علیکم لیتکم فادخلوها فی الدین و ایشان بگویند و قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا
 و اوردننا الارض ینتنبوا من الجنة و حیث شاء فنعیم اجنادا عا و مین کتب ای عزیز کی از عی
 شهوات و لا یتبع الهوی فیضاک عن سبیل الله اعراض کن از مواضع غفلت و لا تطعم من اغفلنا قلبه عن ذکرنا
 بیرون آید و از صحبت اهل فسق که قوی لیل القاسیة قالوا هم من ذکرنا الله پر هیز و از منادی استصیبوا الیکم من قبل ان
 یاتی یوم لا مرد له من الله ینذ انکم یان للذین امنوا ان یتخضعوا لربهم و یسبحون و یسبحون و یسبحون
 ان یتذکر سدی شی از خواب غرور و لا یغفلکم بالله ان غفدوا بیدار شود از مقامات اهل حضور که مجال لا یتنبیهم
 بخانه و لا بیع عن ذکرنا الله ط خیرین و از برای کعبه مقصود پای از سر ساز و با وی سرانقطاع کن و یتبذل الیه یتبذلا باز او
 تجرید قل الله ثم ذرهم و اراصله املوض و اروض امری الی الله با قاطع اهل صدق که کونوا مع الصادقین مسافر شود و مسکن
 رخارف و ینا که انا جعلنا ما علی الارض ذینة لکم عموکن و از سبل مجالک فکنه که ائما اموالکم و اولادکم
 فتنه لکم و بسلاست و از مناجح سالک هدی بن هدیه نذکره فمعت نداء اتخذ الی دینه سببلا ه
 ره می پیش گیر و لبسان اضطرار که ام من یحبیب المصطفی اذا دعا لک با تضرع و زاری بر خوان اهدانا
 القصد اهل المستقیم با بیشتر عنایت قدیم الا ان اولیاء الله لا خوف علیکم و لا هم یخوفون با شارت
 تحیت سلام قولاً من ذب رحیم ه پیش بر و بر خیمیت فقر من الله و تم قریباً و بسیر المومنین سوار
 شود و جناب خلد فاقبلوا بنعمه من الله و فضل داعی شود و نسیم عز وصال از هر طرف در زیدین آید و
 اقداح شراب محبت با بدی سقا عیب گردان مشاهده شود و آهنگ ان هذا ان کان لکم جناء و کان
 معنی کتم مشکوداه برگردد و مقام انس فسانه و کم الله و یبایه آغاز کند و بیجا به فلما یجد الی الطاب و بر

و نواظر عیون بصائر از سكرات حالات و ختم موسی صلی الله علیه و آله و سلم و در روز مشاهد و جوهه یومئذ ناصر الی الی
 ناظره را معانیه کند و بهر معرفت آید و بزبان حال باز گوید لا یندر که الالبصار و هو یدبر الالبصار
 بینا شود و اکنون بزرگ مشایخ هند شروع نمایند و بانه التوفیق فی المبدأ والمعاد

طبقه اول در ذکر خواجه بزرگ معین الحق المله والدین حسن اینهی سحری قدس سره

که سر حلقه مشایخ کبار و اقدم سلسله حشیتیه این دیار است اهل عصر او از خلفا و مریدان و غیر هم تعیین پذیرفته بست سال در
 خدمت خواجه عثمان فاروقی قدس سره بود در سفر حضرت خواجه ننگاه دشتی آنگاه بنحمت خلافت شرف گردید و
 در زیان پهنور رای هندوستان با جمیع آمد و بعبادت مولی مشغول شد و پهنور نیز در آن زمان در جمیع روزی پهنور
 مسلمانان را از پیوستگان خواجه قدس سره بسبب آنجا آمدن مسلمانان اتجا بنحمت او آورد و خواجه بشفاعت پهنور
 گفته فرستاد پهنور گفته شیخ قبول نکر و گفت اینمرد درینجا آمده است و نوشته سخنان غیبت میگویی چون این سخن بخواجه رسید
 فرمود که پهنور از زنده گرفتیم و دادیم پهنور ان ایام لشکر سلطان مغزالدین سام از غنیمت رسید پهنور مقابل لشکر اسلام
 بایستاد و بدست معزالدین سام اسپر گشت از آن تاریخ باز درین دیار اسلام شد و بیخ کفر و فساد حاصل گشت آورده اند
 که در پیشانی حضرت خواجه این نقش بعد از موت نوشته پیدا آمد که حبیب السوات فی حبس لفضل خواجه سادس حبس
 ثلث و ثلثین و ستمایه و قیل فی ذی الحجین ایسته المذکوره و بصحیح الاول و دوم در جمیع که موضع اقامت او بود مد فون گشت
 اول قبر خواجه از خشت بود و بعد از آن صندوقی از سنگ بر بالای آن ساختند و قبر نخستین اہم بحال خود گذشتند و بلندی
 قبر شریفش از بنحمت آمده است اول کسیکه در مقبره خواجه عمارت کرد خواجه حسین ناگوری بود و بعد از آن دروازه و خانقاه بعضی
 از ملوک هند ساختند و از کلمات قدسی سمات اوست که در دلیل العارفین که خواجه قطب الدین بختیاراوشی از موقوفات خواجه
 قدس سره جمع کرده مذکور است فرمود دل عاشق آتش زده محبت است هر چه در فرود آید آن را بسوزد و ناچیز گرداند زیرا که
 هیچ آتشی بالاتر از آتش محبت نیست فرمود از جو بهائی آب روان آوازی می شنوید چگونه آوازی بر آید همچنین
 که بدریارسید ساکت گشت فرمود که شنیدم از زبان خواجه عثمان فاروقی قدس سره که خداستعالی را دوستانند
 که اگر زمانی درد نیاز روی محبوب مانند نابود گردند فرمود شنیدم از زبان خواجه عثمان فاروقی در هر کس که این
 سه خصلمت باشد تحقیق بدان که حق تعالی او را دوست می دارد اول سخاوت چون سخاوت دریا و شفقت چون
 شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع زمین فرمود صحبت نیکان به از کار نیک و صحبت بدان بدتر از کار بد فرمود

که مرید ثابت در توبه آن زمان باشد که فرشته چپ او بست سال پیچ گناهی بر نوید عرضه میدارد و محررین
 مسطور که این سخن را بعضی اکابر متقدمین نیز نقل کرده اند و حقیقت معنی این سخن چنانچه بعضی از متأخرین از علما
 صوفیه فرموده اند آنست که توبه و استغفار ملازم حال مرید است و کتابت گناهان با وجود توبه و استغفار صورت نپذیرد
 نه آنکه اصلاً گناه از وی بوجود نیاید و لهذا وصیت کرده اند با لزام در استغفار نزد خواب رفتن تا کتابت گناهان
 روز که بجز این عادت رحمت الهی تا این وقت موقوف مانده است بظهور نیاید فرمود از زبان مبارک خواجه
 عثمان مارونی شنیدم که مرد مستحق فقر کے شود و نگاه که از در عالم فانی هیچ باقی نماند فرمود نشان محبت آنست
 که مطیع باشی و بترسی نباید که دوست براند فرمود عارفان را مرتبه است چون بدان مرتبه رسند جلگی عالم و آنچه
 در عالم است میان دو انگشت خود به بنیند فرمود عارف آنست که هر چه خواهد پیش آید و یا هر که سخن کند جواب
 از او بشنود فرمود که کمترین پایه در وجه عارف در محبت آنست که صفات حق در وی بود کمال در وجه عارف در محبت
 آنست که اگر کسی برود بدعوی آید آن بقوت کرامت ملزم گرداند فرمود سا لها بدین کار مجاور بودیم عافیت جز
 بیست نصیب مانست فرمود گناه شمارا چندان ضرر ندارد که بجز متی و خوار داشتن برادر سلطان فرمود عبادت
 اهل معرفت پاس نفاس است فرمود علامت شناخت حق تعالی که نخچین است از خلق و خاموش شدن در معرفت
 فرمود عارف بمعرفت نرسد تا از معارف یاد نیارد فرمود عارف کسی بود که هر چه دون او بود از دل بردارد تا یگانه
 گردد چنانکه دوست یگانه است فرمود علامت شقاوت آنست که معصیت کند و امید دارد که مقبول خواهد بود فرمود
 علامت عارف آنست که خاموش باشد و اندوگین بود فرمود هر که نعمت یافت از سخاوت یافت فرمود درویش
 آنست که هر آن بنده بران کس که ساجد آید محروم باز نگردد فرمود عارف در راه محبت کسی است که از کوفتین دل
 بریده گرداند فرمود عزیزترین چیزها در جهان آنست که درویشان با درویشان بنشینند و بدترین چیزها آنکه درویشان
 از درویشان جدا گردند پس بدانکه از علتی خالی نباشد فرمود متوکل بحقیقت کسی است که هیچ و محبت از خلق گیرد
 نه کسی شکایت و نه با کسی حکایت فرمود که عارف ترین خلق بحق آن بود که متحرک باشد فرمود علامت عارف
 دوست داشتن مرگ است و ترک راحت دانس گرفتن بذر موی فرمود که حق تعالی چون زنده گرداند
 محبان را با لوازم ایشان آن رویت است فرمود اهل محبت کسالی اند که بوسه او استاد سخن دوست می شنوند
 فرمود که عارف کسی است که چون بباد ابرخیزد از شب ببادش نیاید فرمود فاضلترین اوقات آنست که از خاطر
 و سوس رسنه باشد فرمود علم بجزی است محیط و معرفت جوئی از محیط پس خدا کجا و بنده کجا علم حذای راست

دعوت بنده را فرمود عارفان آفتابند که بر حلقی عالم می تابند و از نور ایشان همه عالم روشن است فرمود که مردم از منظر نگاه
 قرب نزدیک نشوند مگر بفرمان برداری در زمانه بلکه معراج صومعین نماز است چنین گویند که وجه تشبیه اجمیر نیست که اجنام
 را چه بود از راههای هندوی تا صد فرزند ملک بدست آورده بود و نیز آفتاب را گویند و میر بزبان هند کوه را گویند در
 تاریخ نامهای هندوان نوشته اند اول دیواری که بر سر کوه در هندوستان بنیاد نهاده اند همین دیوار است که بالای
 کوه اجمیر است و اصل حوضی که بر روی زمین در ملک هند کافتند پیکر است از اجمیر چهار کرده که هندوان او را می پرستند
 و در هر سالی شش روز در وقت تحویل مقرب جمع میشوند غسل میکنند و عمر و اولاد خود بر دین باطل ضلالت می کنند و آنها
 که از ایشان قائل بقیامت اند میگویند که قیامت از همین حوض شروع خواهد شد و آن را اجنام از هندوان که این ملک
 داشتند پیشتر بود و پتهورا از پستترین ایشان که مسلمانان ملک هندوستان از دست او گرفتند و شهر ناگور پیشتر آبادان
 کرده پتهور است و پتهورا را ایرا خور بود و پراگفت که برای طوطیهای اسپان جایی قابل که در اینجا شهری آبادان کنم تخص
 کن میرا خور بسیار گشت چون در زمینی که ناگور آبادان است رسید میشی و بد که بچه زائیده است و کرگ بر و حمل میکنند
 میش بچه را پس انداخته متوجه آن کرگ شده است چون این حالت معاینه کرد گفت این جانگاه مردانه است و آب
 و گیاه این محرابی اسپان مفید دید در اینجا شهری بنا کرد نام او نو انگر و شست یعنی شهر نو چون شکر سلطان معزالدین
 سام در رسید و پتهورا را کشتند در زمان ترکان این نقطه بناگور تبدیل یافتند تا علم

خواجہ قطب الدین بختیار کالی اوشی قدس سرہ

خلیفه بزرگ خواجہ معین الدین چشتی است از اکابر اولیا و جلہ اصغیا است قبولی عظیم داشت و بغایت ترک
 تجرید و فقر و فاقه موصوف بود و نهایت استغراق داشت در یاد مولی چون کسی بزیارت او آمدی
 زمانی بایستی تا بخود باز آمدی ناگاہ بآئینده مشغول شدی اگر از حال خود با حال آئینده چیزی
 بگفتندی بعد گفتی مرا معذور دارید و باز بحق مشغول شدی اگر یکی از اولاد او بمردی او را از این
 خبر شدی مگر بعد از آن زمانی **نقل است** که خواجہ را بقاسمے بود ہنسیاہ در او اول از و وام
 کردی و او را گفتے کہ وام تو چون سیصد درم شود زیادہ از آن ندہی چون قنوج رسیدی ہم
 از آن ادا کردی بعدہ با خود جزم کردی بعد ازین وام نگویم بعدہ از فضل خدا کے
 معزوجل یک قرص زیر مصلا سے او پیدا شدی کہ ہمہ خانہ را ایسند بودی بقال دانستہ مگر